

بهار

کارن جواهری

بهار از نغمه خوانی چکاوکان بیدل و اسبان مست و دل‌های شوریده جوانه می زند .
زمین در زایش دوباره اش تولدی نو به تن کرده خود را در بزمی شاعرانه در حیطه ی
نقاشان جلوه گر می کند .
سبزی خاطره انگیزی بر پهنای دشت ، خود نمایی می کند .
و بلبلان در عطری خاطره انگیز به ترانه خوانی از سینه های عاشق شان آوازهای قدیمی سر می دهند .
چابکسری حیران ، خیره سری جوان ، در خاطره دخترکی پریشان احوال در خیالات خویش
به رجز خوانی ، جفتک پرانی می کند .
مادیان های مست پا در پا شوره ی رودخانه ها ، کرده و تن سرما زده را به برف های آب
شده می سپارند .

و اینجا دهقان شب زده در خواب شب پره ها همسر خود را از بالین قحطی زده زمستان می زداید .
دهقان از پشت پرچین های یخ زده ، ذوب شدن برف ها را به تماشا می ایستد .
چه بهار دل انگیز و زیباییست .
از لابه لای شاخساران زاغک جوان تن به عرض اندام میکند و بالهای سیاه خود را بالا و پایین
میبرد . چه بهار خوش آهنگیست .
پیرزن شوی مرده ، کرسی خانه را ، خانه تکانی می کند . نوه گان همه در انتظار بهار خوش الهان
پیرهگان تنگ را از تن بیرون می کنند و بی مهابا پدر را به سراغ بازارهای در هم برهم شهر می کشانند .

مادر از پس چارقد گل گلی نگاهی به قد و بالای بزبان و کودکان خود می اندازد .
انگار همگان را او زاییده است .
و چه مهر بانانه به مرغکان خود دانه می ریزد .
عجب بهار پر بهانه ای .
کندخدا ی ده با سگان شروع به واق واق می کند تا همه گان قبل از همه او را میمون کنند .
کودکان ده بی هیچ تلنگری به پایین و بالا ی ده چوب سواری می کنند .
بهار ، بهار
چه بهار بی بهاریست .

آیا کس دیگری مانده است ، که از خواب زمستان بر نخو استه است ؟
آیا کس دیگری با زمستان به خواب رفته ، که بر نخواهد خواست ؟

زمین می درخشد این بار بی هیچ منتهی و می زاید بی هیچ دردی ، و من ،
زمستان زده ی خواب در خوابم و درد می کشم از مردمانی که خود را از خواب بیدار نمی کنند .

اگر زمستان بگوید :

بهار در دل من است ، چه کسی سخن او را باور می کند ؟
در هر بذری اشتیاقی نهفته است . چشم هایتان را به خوبی بگشایید و بنگرید ، عکستان را در همه ی عکس ها خوا هید دید ،
گوشها یتان را خوب بگشایید و بشنوید ، صدایتان را در همه ی صداها خواهید شنید .
بهار در راه است . بهار در راه است .

سر خوشانه ، مست ، گیج از تمام لغات ، وا مانده از تصویر ، خیالم را به رویا هایم هدیه می کنم
و در بهار ی که می زاید ، زاده می شوم .

چه خوش بهار دل انگیزی و چه بهار خوش دل انگیزی .
از کوچه های سرد بالا و پایین میروم و از بوق نای گلویم فریاد سر می دهم .
که هیهات در چنین بهاری
مردگان بیدارند و بیداران خاموش

و من

مرده اندر خاموش هستم که فریاد بر آوردم .
عشق برزخی ست در بیداری
و رویایی ست در جهنم خواب

http://kanoonmodafean.blogspot.de/03/2012/blog-post_9452.html

تبریک سال نو کانون مدافعان حقوق کارگر

صبح گردیده، آب یخ بسته است

در همه قریه برف بنشسته است

بر سر کهسار آفتاب صبح

تاج بنهاده است بر نقاب صبح

"نیما"

گویي بهاري است که هنوز یخبندان باز نشده است؛ بهاري که به رغم شکوفایی گل ها و پشت سر گذراندن زمستان، خنده بر لبان کارگران و زحمتکشان نیامده زیرا که فقر و تنگدستی گرانی و بیکاری هم چنان آنان را تحت فشار قرار داده است و حداقل حقوق تعیین شده برای کارگران با توجه به تورم و گرانی موجود بیشتر به دهن کجی به زحمتکشان می ماند.

علاوه بر آن زندانی بودن فعالان کارگر هم چون مددی، شهابی، اخوان، ابراهیم زاده، زمانی، جراحی، بوداگی، فراچی شاندیز و... تحت حکم بودن تعدادی دیگر هم چنان نشان از آن دارد که دفاع از حقوق کارگران و زحمتکشان و افسار تحت ستم جرم محسوب می شود و با احکام سنگین وکلای آنان همانند عبدالفتاح سلطانی و نرگس محمدی و تداوم زندانی بودن روزنامه نگاران و فعالان اجتماعی همانند کیوان صمیمی، مسعود باستانی، سعید مدنی و ... هم چنان فضای سنگینی بر فعالیت های اجتماعی حاکم است. همه ی اینها درحالی است که سایه ی شوم جنگ امپریالیستی نیز بر سر مردم سنگینی می کند.

با همه ي این احوال آن چه امید می دهد این است که هیچ چیز ثابت نمی ماند و شکوفایی بهار نشانگر تغییر و دمیدن صبح نشانگر پایان شب است. هر چند که هنوز یخ ها آب نشده باشند و یا آفتاب همه جا را فرا نگرفته باشد، اما امید از آن رو در دل ها زنده است که تلاش بی وقفه زحمتکشان و کارگران برای زندگی بهتر ادامه دارد.

کانون مدافعان حقوق کارگر

نوروز ۹۱